

بایسته‌های اصیل ساختاری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

محمد جواد ارسطو^{۱*}، محمد برومند^{۲**}

۱. دانشیار دانشکده حقوق پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران

۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۹۸/۷/۱۴ تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۳۰

چکیده

نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران که با هدف اجرای احکام الهی شکل گرفته، با مبنا قرار دادن نظریه ولایت مطلقه فقیه، دست به طراحی ساختاری زده است که هرچند در مواردی منحصربه‌فرد است، اما قالب کلی آن بیشتر در ساختارهای حقوق اساسی کشورهای دیگر به‌کار گرفته شده است، این در حالی است که بهره‌گیری از ساختار از پیش تولیدشده ممکن است به دلیل چارچوب‌های حقوقی شکل گرفته بر مبنای خاص، تنگنانهایی را ایجاد کند که محتوای درونی اسلام، شریعت و فقه را به‌عنوان ماهیت نظام اسلامی تحت تأثیر قرار دهد و به تدریج روند عرفی شدن به سبب این شکل ساختار در نظام اسلامی طی شود. بنابراین ضرورت توجه به معیارهای ساختاری در حکومت اسلامی بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند. نوشتار پیش‌رو در پی آن است که پس از تبیین تأثیر ساختار بر محتوا، در جست‌وجوی معیارهای ساختاری مذکور در اسلام، به این پرسش پاسخ دهد که اسلام به‌عنوان شریعت مبنا و حاکم بر جمهوری اسلامی ایران تجویزی برای شکل و ساختار حکومت ارائه داده است یا خیر؟ به نظر نویسندگان، از اسلام به‌عنوان الگوی هنجاری عام، اقتضائات و الزامات ساختاری (نظیر در رأس ساختار بودن امام و...) در زمینه چینش ساختار برای جمهوری اسلامی ایران قابل برداشت است.

واژگان کلیدی: رابطه ساختار و محتوا، بایسته‌های ساختاری، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ولایت مطلقه فقیه.

* Email: mjarasta@ut.ac.ir

** Email: ۳۱۳javan.boroomand@gmail.com

مقدمه

پس از تشکیل هر حکومتی، اولین موضوع، نحوه و شیوه اداره آن است، چراکه اقدامات صورت گرفته برای شکل‌گیری نظام سیاسی جدید به منظور تحقق اهدافی است که بدون برنامه‌ریزی و تعیین ساختارهایی در راستای اداره حکومت، دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد. حکومت از نوع اسلامی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست و حرکت به سوی اهداف والای این نظام بدون در نظر گرفتن شیوه‌های اداره حکومت، بی‌نتیجه خواهد بود. به عبارت دیگر، می‌توان گفت از آن‌جا که یکی از دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی، ماهیت اجتماعی احکام اسلام و ضرورت اجرای کامل دین در عرصه‌های فردی و اجتماعی است، تشکیل حکومت به تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه اداره و استمرار نظام سیاسی مبتنی بر احکام اسلامی زمینه‌ساز تحقق این امر است (خمینی، ۱۴۲۳ق، ۲۳). بنابراین از اسلام به عنوان دین و شریعت کامل انتظار می‌رود که در زمینه حکومت‌داری علاوه بر محتوا، معیارهای ساختار متناسب را نیز ارائه داده باشد. امام خمینی (ره) به عنوان اسلام‌شناس که خود نیز در عمل به تأسیس حکومت دست زده، بر این باور است که اسلام از هنگام ظهور متعرض نظام‌های حاکم در جامعه بوده و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بوده است، که برای تمامی شئون و ابعاد زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاص وضع کرده است و جز آن را برای سعادت جامعه نمی‌پذیرد (خمینی، ۱۳۸۵، ج ۵: ۳۹۰).

پس از تبیین اصل تأثیرگذاری ساختار بر محتوای اعمال حکمرانان در این نوشتار، موضوع مهم و اساسی در خصوص گرایش به ساختارهای از پیش تولیدشده، آن است که به نظر می‌رسد استفاده از این ساختارها، به تدریج فرهنگی را حاکم می‌گرداند که تاب اجرای اصیل محتوای اسلامی را نخواهد داشت و محتوای درونی اسلام، شریعت و فقه را به عنوان ماهیت نظام اسلامی تحت تأثیر قرار می‌دهد و به تدریج روند عرفی شدن به سبب این شکل ساختار در نظام اسلامی طی می‌شود. از این رو ادعا می‌شود که اسلام همان‌گونه که از محتوایی بی‌بدیل برخوردار است، از ساختار نیز غفلت نکرده است و امکان ارائه ساختار در آن متناسب با هر زمان و مکان و همچنین در همه عصرها و نسل‌ها وجود دارد.

حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز که به شهادت اصول متعدد در قانون اساسی مبتنی بر تعالیم اسلامی شکل پذیرفته و سعی کرده است تا حد امکان خود را به نظام اصیل اسلامی نزدیک کند، باید در حد امکان معیارهای ساختار اجرایی مطلوب اسلامی را به کار گیرد. این پژوهش در قالبی تبیینی در پی پاسخگویی به این پرسش است که آیا اسلام به عنوان

شریعت مبنا و حاکم بر جمهوری اسلامی ایران تجویزی برای شکل و ساختار حکومت ارائه داده است و اگر آری، اصلی‌ترین بایسته‌ساختاری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران با توجه به بعد اسلامیت نظام، چگونه ترسیم می‌شود؟ فرضیه نویسندگان تحقیق آن است که از اسلام به‌عنوان الگوی هنجاری عام، اقتضائات و الزامات ساختاری (نظیر در رأس ساختار بودن امام و...) در زمینه چینش ساختار برای جمهوری اسلامی ایران قابل برداشت است.

برای پاسخ به پرسش‌های تحقیق، ابتدا منظور از ساختار اجرایی و مبانی آن توضیح داده شده و سپس اهمیت ساختار و تأثیرگذاری آن بر اعمال حکمرانان تبیین خواهد شد و از این رهگذر با مراجعه به متون دینی تلاش خواهد شد تا با استخراج معیار اصلی ساختار اجرایی مطلوب مورد تأیید اسلام، مسیر دستیابی به تشکیلات اسلامی در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران روشن‌تر بیان شود. روش تحقیق، توصیفی، انتقادی و تحلیل محتوا در حوزه علم حقوق، و به‌ویژه حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران و با استفاده از مبانی پذیرفته‌شده فقه امامیه خواهد بود. جمع‌آوری مطالب نیز به روش کتابخانه‌ای با بهره‌گیری از نظرهای صاحب‌نظران و همچنین استفاده از منابع مکتوب و اینترنتی شامل کتاب‌ها، مقالات، پایان‌نامه‌ها و اسناد و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی صورت خواهد گرفت.

۱. ساختار اجرایی حکومت

واژه ساختار از ریشه لاتین "structura" و فعل "struere" به معنای بنا کردن و ساختن اخذ شده است (Miriam Glucksmann, ۱۹۷۹, ۱). این واژه از قرن پانزدهم میلادی به زبان انگلیسی وارد شده و در لغت به معنای چگونگی ساختمان یک چیز و همچنین ترتیب اجزا و بخش‌های یک جسم، شیوه چینش اجزای مختلف یک چیز در کنار هم به‌گونه‌ای مرتبط، منظم و سازمان‌یافته براساس یک طرح دقیق به‌کار رفته است، که باید یک کلیت را نیز تشکیل داده باشند (معین، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۷۸۵-۱۷۸۶).

به‌طور کلی مفهوم ساختار، معنی «نحوه اعمال حاکمیت، اسکلت‌بندی، چارچوب و شکل را در حوزه‌های مختلف علوم تداعی می‌کند با این فرض که عناصری چون نظم و انسجام اعضا و ارتباط منطقی اجزا» را نیز به‌همراه دارد (یوسفی، ۱۳۸۹، ۲۳).

کاربرد واژه ساختار در علم حقوق، مربوط به دوره‌های اخیر مطالعات حقوقی است (بشیری، ۱۳۷۷، ۲۹۸) و دو نوع از رایج‌ترین کاربردهای واژه ساختار در حقوق عمومی در توصیف اشکال دولت و تشکیلات اداری مشاهده می‌شود. امروزه تعارض بین دولت‌های بسیط یا تک‌بافت و دولت‌های مرکب یا چندپارچه، اغلب تعارضی ساختاری شمرده می‌شود. بنابراین

در حقوق عمومی، مفهوم مذکور از سازمان مورد بحث قرار گرفته است. بنابراین در حقوق عمومی، ساختار بیانگر ترتیب و تنظیم نظام‌مند نهادها و مقامات عالی حکومت برای جریان قدرت و اداره امور کلان یک اجتماع به نام دولت (مجموعه سرزمین، مردم، حکومت و حاکمیت) است (Durer, ۱۹۵۵, ۱۳۲)، این همان معنایی است که در این تحقیق مدنظر قرار می‌گیرد.

همان‌گونه که از تعریف ساختار معلوم است، هر زمان به طراحی و تعریف شبکه خاصی از قدرت در درون مرزهای یک کشور یا حوزه خاصی از سرزمین اقدام کنیم، به طراحی یک ساختار خاص برای حکومت اقدام کرده‌ایم؛ یعنی با چیش عناصر قدرت، و ایجاد نوعی تقدم و تأخر بین گروه‌ها و نهادها، نظم و آرایش ویژه‌ای به عناصر قدرت داده و هر نهاد و گروهی را در جایگاه معینی قرار می‌دهیم.

۱-۱. اهمیت ساختار

اصولاً نهاد، شکل، ساختار یا هرگونه ترکیب‌بندی که برای جریان امور در نظر گرفته می‌شود، در واقع نوعی از اعتباریات است که آدمی براساس نیازهای خود و با توجه به غایات و ارزش‌های موردنظرش آن‌ها را جعل کرده است تا در مسیر تکاملی خود آن‌ها را به‌کار گیرد. بنابراین می‌توان گفت که اساساً ساختار خود موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد و در مقابل، این غایت است که موضوعیت دارد و باید وجود، عدم و کیفیت ساختار در جهت نیل به هدف و غایت سنجیده شود؛ همان‌گونه که تمام عقلا سعی دارند همواره برای رسیدن به اهداف خود از بهترین شیوه‌ها استفاده کنند، بنابراین اصرار بر استفاده از یک نوع ساختار ولو اینکه تأثیرات مخربی بر محتوای موردنظر نیز داشته باشد، صحیح به نظر نمی‌رسد. از این رو مبنا آن است که به ساختار به‌عنوان یک اعتبار انسانی برای رسیدن به ماهیت و غایتی نگریسته شود که آرمان نظام سیاسی و حقوقی در پی دست یافتن به آن است. پس ملاک در اعتباریات که محصول خلق انسان است، لغویت یا عدم لغویت آن‌هاست، یعنی چنانچه ساختار یک نظام سیاسی، آن را به غایات خود برساند، مطلوب و در غیر این صورت نامطلوب ارزیابی می‌شود. به‌عبارت دیگر، از آن‌جا که ساختارها برگرفته از اندیشه انسانی بوده و کارامدی آن‌ها در میزان توفیقشان در رفع نیازهاست، طبعاً ملاک پیشرفت آن‌ها نیز موفقیت در مسائل عملی است. از این رو موفقیت یک ساختار به‌طور عام و یک ساختار سیاسی به‌طور خاص در جایی، لزوماً به معنای توفیق آن در نظام سیاسی دیگر نیست، زیرا ساختارها تحت تأثیر ارزش‌ها و غایات و همچنین متأثر از فرهنگ و شرایط محیطی‌اند (جلایی‌پور و محمدی، ۱۳۸۷، ۳۷۰-۳۷۵)، البته

بحث مفصل در این زمینه مقال دیگری را می‌طلبد. بنابراین به نظر می‌رسد ساختار موفق، ساختاری متناسب با ارزش‌ها، جهان‌بینی، غایات، فرهنگ و شرایط محیطی و بومی باشد. پس مبنا آن است که ساختار به‌عنوان یک اعتبار انسانی باید برای رسیدن به ماهیت و غایت مورد نظر که می‌خواهد بدان دست یابد، جعل شود (کدخدایی و طحان نظیف، ۱۳۹۵، ۳۶).

البته در مورد میزان تأثیر ساختار بر محتوای حکمرانی سه برداشت کلی وجود دارد:

برداشت نخست آنکه افراد به‌عنوان کنشگران اصلی عرصه حکمرانی در رأس تصمیم‌گیری‌ها قرار دارند و هر آنچه اتفاق می‌افتد، بیانگر آن است که فرد انجام آن را خواسته و در تحقق آن دخالت داشته است، زیرا اگر او نمی‌خواست، اتفاق مذکور رخ نمی‌داد. در این رویکرد که قصدگرایی^۱ خوانده می‌شود، اساساً جامعه چیزی جز توده‌ای از افراد نیست و ساختارهای اجتماعی و سیاسی از رهگذر تعاملات خرد یا کنش متقابل افراد ساخته می‌شوند (بانگ، ۱۳۸۰، ۱۰۶). براساس این دیدگاه، پدیده‌های اجتماعی، محصول افعال اعضای جامعه و کنشگران تلقی می‌شوند و کنشگران، خود عاملانی هستند که باورها، ارزش‌ها، اهداف، معانی، اوامر و نواهی و احتیاط و تردید بر افعالشان حکومت می‌کند. براساس این تلقی، پدیده‌های اجتماعی محصول و نتیجه افعال هدفدار و قصد عاملان اجتماعی‌اند (لیتل، ۱۳۷۳، ۶۹).

برداشت دوم آنکه، واقعیت‌های اجتماعی در سطح خرد در چارچوب جامعه کلان و تحت الزامات ساختاری آن تعیین می‌شوند و اگر نیروهای ساختاری که تعاملات افراد در چارچوب آن شکل می‌گیرند، شناسایی شوند، سازوکارهای تحقق تأثیر ساختار بر افعال افراد مشخص می‌شوند. براساس این دیدگاه، ساختارهای اجتماعی، نظام‌هایی بادوام و سامان‌بخش‌اند که با تعیین چارچوب‌ها، هدایتگر و محدودکننده یا الهام‌بخش کنش‌های انسان خواهند بود. این برداشت که ساختارگرایی^۲ نام دارد، تأثیر جامعه بر اعضا را بسیار شدیدتر از تأثیر اعضا بر جامعه می‌داند و بر حاکمیت شکل بر محتوا تأکید می‌کند (توسلی، ۱۳۷۰، ۱۴۱).

برداشت سوم که در برابر دو دیدگاه افراطی مذکور است، به‌عنوان دیدگاهی معتدل و تلفیقی مطرح می‌شود. براساس این دیدگاه، ساختارهای اجتماعی با اینکه محدودیت‌هایی را بر عمل و کنش افراد تحمیل می‌کنند، استقلال وجودی و تحقق فرافردی ندارند. بر این اساس عینیت ساختارهای اجتماعی به هر اندازه نیز فراگیر و نافذ باشد، چیزی جز محصول و نتیجه کنش‌های انسانی نیست. از این رو ساختارها به‌رغم نقش هدایتی در افعال انسانی، تعیین فرصت‌ها و تحمیل محدودیت‌ها، اراده و اختیار کنشگران را سلب نمی‌کنند و به جبر در اعمال انسانی نمی‌انجامند. همان‌گونه که به‌اجمال گفته شد، در ادبیات کلاسیک علوم اجتماعی، عده‌ای طرفدار تفوق اراده افراد و برخی نیز طرفدار اولویت ساختارند. اما نکته بسیار مهم و اساسی آن است که در میان این

دعواها بحث بر سر اولویت هریک از این دو مؤلفه است و نه اساس تأثیر آن‌ها؛ چراکه آرای طرفداران هر دو گروه البته به‌جز برخی از افراطیون معدود در هر گروه، حاکی از این مهم است که هر دو آن‌ها بر تأثیر ساختار بر محتوای حکمرانی صحنه می‌گذارند و آن را به‌عنوان فرض اول می‌پذیرند. پس هر دو دسته، در مجموع تأثیر ساختار را قبول دارند و بحث در خصوص میزان تأثیرگذاری بیشتر ه یک از آن‌هاست. چنانکه ساختارگرایان معتقد به اثرگذاری بیشتر ساختارند و قائلان به اراده کنشگران، بر اثرگذاری بیشتر کنشگران اصرار دارند (کدخدایی و طحان نظیف، ۱۳۹۳، ۵۳-۶۰).

پس از تبیین تأثیر ساختار بر محتوای حکومت، سؤال مهم این است که آیا اسلام برای ساختار حکومت الزاماً دیدگاه مستقلى دارد؟

در وهله نخست به‌نظر می‌رسد ثبوتاً امکان ارائه پاسخ مثبت و منفی به این پرسش وجود داشته باشد. به‌عبارت دیگر، چه آنکه در پاسخ به این پرسش گفته شود اسلام برای ساختار حکومت دیدگاه مستقلى دارد یا اینکه گفته شود اسلام در این مورد، دیدگاه مستقلى ندارد، هر دو پاسخ با موازین اسلامى ناسازگار نباشد. اما پس از اندکی تأمل مشخص می‌شود که جامعیت دین اسلام اقتضا می‌کند که همان‌گونه که این دین برای برخی مسائل کوچک در ضمن مستحبات و مکروهات ورود پیدا کرده است، به طریق اولی در مورد مسائل بزرگی که اهمیت آن‌ها به مراتب بیش از مستحبات و مکروهات است، ورود پیدا کرده باشد که از جمله آن مباحث مهم و اساسی، مسئله ساختار در حکومت است. علاوه بر این، لزوم مأخوذ بودن ساختار حکومت از مبانی ارزشی دینی، اقتضا می‌کند که پاسخ این پرسش مثبت باشد، به‌عبارت دیگر، با توجه به اینکه مسلم است که بین ساختار و نظام ارزشی ارتباط وجود دارد و اسلام دارای یک دیدگاه در نظام ارزشی است که مختص خودش است، علی‌القاعده باید متخذ از نظام ارزشی ساختاری را هم ارائه داده باشد.

پس از ارائه دلایل ثبوتی بر وجود دیدگاه مستقل ساختاری در اسلام، به‌دنبال اثبات این دلایل در صحنه عمل باید به قدر وسع از آیات و روایات مدد جست؛ به‌ویژه روایاتی نظیر عهدنامه مالک اشتر نخعی که در آن امیرالمؤمنین علی (ع) اصول و نکات مهمی را به‌عنوان نکاتی که ساختار حکومت دینی را می‌توان از آن‌ها استنتاج کرد، ارائه داده‌اند که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد.

نگارندگان بر این اعتقادند که حکومت در اسلام، با توجه به غایات و اهداف منحصر به فردش دارای بایسته‌هایی در زمینه ساختار مورد استفاده است که باید با اجتهاد در آیات و روایات

کشف شوند، چه اینکه در غیر این صورت نمی‌توان ادعا کرد که اسلام دارای سیستم کامل و اجزای مرتبط و به‌هم‌پیوسته است؛ چراکه بی‌شک یکی از احتیاجات دین برای اجرا شدن، توجه به بعد ساختاری است.

۲. بایسته ساختاری در اسلام

براساس این مبانی در موضوع اصول حاکم بر ساختار و شکل حکومت آنچه از تتبع در متون دینی و سیره معصومین (ع) به‌ویژه رسول گرامی اسلام (ص) و حضرت امیرالمومنین علی (ع) که در عمل موفق به تشکیل حکومت اسلامی شده‌اند قابل برداشت است، آن است که هرچند این حضرات سعی بلیغ داشتند تا برای هر یک از امور اداره کشور مسئولی انتخاب کنند، هرگز این امر را به معنای رفع مسئولیت از حوزه خویش و فرمانداران خود تلقی نمی‌کردند. به‌عبارت دیگر، در عین اینکه مسئولیت‌های هر بخش را در وهله اول متوجه کارگزاران آن قسمت می‌دانستند، لکن با به‌کارگیری ابزار نظارت مستمر، در صورت انحراف و عدم کارایی خود را موظف به دخالت و تصحیح عملکرد قلمداد می‌کردند. برای نمونه امام علی (ع) زمانی که مالک اشتر نخعی را به فرمانداری مصر گماردند، علاوه بر توصیه به تقسیم وظایف حکومت بین کارگزاران مجرب، بر آگاهی جستن از امور ایشان نیز تأکید کردند، و دلیل آن را اشتراک مسئولیت او با زیردستانش معرفی کردند^۳، بر همین اساس مالک اشتر ملزم شده بود در کارهای زیردستانش جست‌وجو کند و مأمورانی را بر آنان بگمارد تا علاوه بر ایجاد فضای نظارت فعال که خود سبب اصلاح امور زیردستان می‌شد، موارد خطا را اصلاح و خاطیان را مجازات کند.^۴

خود حضرت امیر نیز در مورد کارگزاران خود همین‌گونه عمل می‌کردند و با فرستادن مأموران نظارتی مانع از انجام خطا در کارگزاران می‌شدند. اما زمانی که متوجه می‌شدند موانع بازدارنده‌ای که بر سر راه کارگزاران قرار داده است تا آن‌ها ستم و فساد و خیانت نکنند، تأثیری نداشته، با گزارش‌هایی که از طرف مأموران مخفی می‌رسید، خیانتکاران را متناسب با آن مجازات می‌کردند؛ برخی را فقط با نوشتن نامه سرزنش‌آمیز تنبیه می‌کردند؛ مانند عثمان بن حنیف، فرماندار خویش در بصره که مرتکب اشتباه شد و به مهمانی ثروتمندان رفته بود (نهج‌البلاغه، نامه ۴۵) و برخی را به‌سرعت عزل می‌کردند، مانند منذر بن جارود عبدی که آنگاه که شنیدند خیانت کرده است، او را سخت توبیخ و بلافاصله از کار برکنار کردند (نهج‌البلاغه، نامه ۷۱). همچنین وقتی سوده همدانی نزد حضرت آمد و از عامل و کارگزار وی شکایت کرد و گزارشی از رفتار وی را به امام داد، حضرت نامه‌ای نوشت و به سوده همدانی داد که در آن، کارگزار خویش را سرزنش و از کار برکنار کرده بود.^۵ با همه این‌ها حضرت امیر

(ع) به صورتی دقیق و سختگیرانه، به حسابرسی کارگزاران خویش می‌پرداختند و در نامه‌هایی که به آنان می‌نوشتند، جمله «إِرْفَعُ إِلَيَّ حِسَابَكَ، گزارش حساب‌ها و عملکردت را برایم بفرست»، را فراوان به کار می‌بردند.^۶

از آن‌جا که پرداختن به همه موارد در سیره حکومتی ائمه اطهار (ع) از حوصله بحث خارج است، موارد مذکور به‌عنوان نمونه‌هایی به‌خوبی بیانگر این مهم هستند که ضمن تقسیم کار و تفویض امر به متخصصان، محوریت و مسئولیت امام در هر نوع ساختار منتسب به اسلام، موضوعیت دارد و او براساس این مسئولیت، به‌صورت دائم همه منصوبان خود را نظارت می‌کرد، البته حول محور امام مابقی تشکیلات با توجه به شرایط زمانی و مکانی قابلیت انعطاف دارد.

نکته دیگری که در بعد ساختارسازی در جامعه اسلامی باید مورد مذاقه قرار گیرد، توجه به اهمیت مسئله مشورت برای والی جامعه است. به‌عبارت دیگر برای ساختارسازی مناسب، ایجاد نهادهایی در ساختار اجرایی که نقش مشورتی برای رئیس اجرایی داشته باشند، بسیار بااهمیت است.

مشورت، از مهم‌ترین وظایف حاکم اسلامی و کارگزاران حکومتی در نظام اسلامی است. نقش مشورت در مسائل مختلف، به‌ویژه مسائل مهم و پیچیده اجتماعی که افراد، به‌تنهایی از عهده شناخت همه زوایای مسئله برنمی‌آیند، کاملاً مبرهن است، اما منابع اسلامی تأکید ویژه‌ای بر مشورت به‌خصوص در امر کشورداری دارند، تا آن‌جا که می‌توان آن را به‌عنوان یک ویژگی اختصاصی نظام اسلامی در بعد ساختارسازی مورد توجه قرار داد.

شاه مصداق تعالیم اسلامی در این حوزه آیه مبارکه ۱۵۹ سوره مبارکه آل‌عمران است^۷ که در آن پیامبر مکرم اسلام امر به مشورت با امت شده‌اند. البته توجه به این مطلب لازم است که حوزه مورد تأکید اسلام بر مشورت والی با مردم، حوزه امور اجتماعی است که حکم شرعی منصوصی از جانب خداوند برای آن صادر نشده است و بر این اساس اغلب مفسران، حوزه مورد مشورت مردم را امور اجتماعی غیرمنصوص می‌دانند (زمخشری، بی‌تا، ج ۱: ۴۳۱).

در این میان اغلب فقها، اتفاق نظر دارند که این مشورت، مشروع است و نه لازم و ضروری؛ یعنی بر حاکم اسلامی لازم است که در بحث و رأی خود، از مشورت استفاده کند، ولی الزامی ندارد که حتماً، رأی اکثریت را بپذیرد، به‌طوری‌که اگر با نظر خودش مخالف یافت، حتماً از نظر خود صرف‌نظر کند. به‌عبارت دیگر شخص مشورت‌کننده، در اختلاف آرا، اندیشه و تأمل می‌کند و هر کدام را به صواب نزدیک‌تر یافت، اتخاذ می‌کند. اگر خداوند، او را به یکی از آرا

و نظرها راهنمایی کرد، بر آن رأی، عزم خود را جزم کرده و با توکل بر خداوند، آن را اجرا می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ۲۶۹). البته برخی میان «لزوم مشورت» و «قبول نظر همه مشاوران یا اکثریت آنان» تلازم فرض کرده‌اند (معرفت، ۱۳۷۶، ۱۴)، اما به نظر برخی دیگر بین «مشورت کردن» با «قبول رأی اکثری»، ملازمه وجود ندارد، علاوه بر آنکه مشورت، حکمت‌های مختلفی دارد و تنها، برای «رسیدن به واقع و کشف نظر برتر» صورت نمی‌گیرد، و صرفاً جنبه طریقی ندارد، چنانکه درباره پیشوایان معصوم مشورت نمی‌تواند جنبه طریقی داشته باشد، بلکه حکمت‌های دیگری از جمله تعلیم و تربیت، شخصیت دادن به مردم، شناخت افراد صاحب‌نظر و ... دارد (ورعی، ۱۳۸۵، ۸۴). بنابراین، حتی اگر آیه شریف، بر وجوب مشورت پیامبر و به طریق اولی، حاکمان غیرمعصوم در مسائل کلان و مهم اجتماعی و سیاسی دلالت کند، باز هم لزوم پیروی از رأی اکثریت مشاوران، استفاده نمی‌شود، چراکه اغلب مفسران، از آیه مبارک «و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله» به سبب آنکه عزم و تصمیم را پس از مشورت، به شخص پیامبر واگذار کرده، استفاده کرده‌اند که هرچند پیامبر، مأمور به مشورت و نظرخواهی شده، اما تصمیم‌گیری پس از مشورت، با شخص پیامبر است^۸ (رازی، بی تا، ج ۵: ۱۲۷).

پس از تأمل در خصوص این نظرها به نظر می‌رسد، ضابطه عمل کردن بر طبق مشورت، هم براساس سیره عقلا و هم براساس آنچه از روایات^۹ استفاده می‌شود، نزدیک‌تر بودن رأی حاصل از مشورت به واقع است، با این توضیح که در مواردی رأی به دست آمده از طریق مشورت، نزدیک‌تر به واقع نیست. برای مثال اگر افرادی که در یک رأی‌گیری شرکت کرده‌اند، از نظر میزان تخصص در خصوص موضوع رأی‌گیری مساوی نباشند و رأی متخصصان با تفاوت ناچیز در اقلیت قرار گیرد، در این جا به هیچ وجه استفاده از رأی به دست آمده از این مشورت صحیح نخواهد بود. مورد دیگری که از اکثریت عددی رأی مشاوران، نزدیکی به واقع برداشت نمی‌شود، در جایی است که موضوعی به رأی گذاشته شود که دارای جنبه‌های متعددی باشد و کسانی که مسئله برای آن‌ها به مشورت گذاشته شده است، فقط اشراف بر یک جنبه موضوع داشته باشند. برای مثال اگر رهبر جامعه‌ای موضوعی را که دارای جنبه‌های مختلفی است بین سیاستمداران به مشورت بگذارد، طبعاً رأی حاصل، نزدیک به واقع نیست، چراکه این افراد فقط از موضوع خودشان مطلع‌اند، این در حالی است که رهبر با توجه به اشرافی که به قضیه دارد، دیدگاهش از رأی متخصصانی که فقط در یک زمینه صاحب‌نظرند قوی‌تر و نزدیک‌تر به واقع تلقی می‌شود، بنابراین در نزدیکی به واقع (اقریبیت الی الواقع) دو دیدگاه را باید مدنظر داشت؛ نخست آنکه اندک بودن تفاوت رأی بین مشاوران اقریبیت الی الواقع را ایجاد نمی‌کند، ثانیاً گاهی موضوعی دارای جوانب مختلف است و آن جوانب مختلف

سبب می‌شود که رأی متخذ از صاحب‌نظران یک جنبه لزوماً لازم‌الاتباع نباشد و نزدیکی به واقع در چنین فرضی که اکثریت مشاوران فقط در یک موضوع متخصص‌اند، در رأی آنان تحقق پیدا نمی‌کند. بنابراین، همان‌گونه که از آیات قرآن ادراک می‌شود که مشورت کردن در امور مهم اجتماعی بر رهبران حکومت اسلامی واجب است، پس از مشورت نیز باید براساس رأیی عمل کرد که به واقعیت و صواب نزدیک تر باشد و از آنجا که رأی اکثریت معمولاً (نه در همه موارد) به صواب نزدیک‌تر است، پس لازمه مشورت پذیرش رأی اکثریت در اغلب موارد است (ارسطا، ۱۳۸۹، ۴۱۳)، لکن در نظر گرفتن فرضی که رأی اقلیت به صواب نزدیک‌تر باشد، عقلاً متفی نیست.^{۱۰}

اصل دیگر ساختاری که در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است، لزوم در نظر گرفتن امکان ارتباط مستقیم حاکم با مردم و سهولت دسترسی مردم با حاکمان در اثر سادگی و عدم پیچیدگی ساختار است، به گونه‌ای که مردم بتوانند بی‌محابا انتقادهای خودشان را به صورت مستقیم با حاکمان مطرح کنند، چنانکه امیرالمؤمنین در عهدنامه مالک اشتر این نکته را به او گوشزد می‌کنند.^{۱۱} شایان ذکر است که اصول ساختاری مورد اهمیت در اسلام به موارد مطرح‌شده، منتهی نمی‌شود، بلکه ذکر همه نکات ساختاری تحقیقی مفصل و مجال دیگری را خواهد طلبید. لکن به صورت کلی به نظر می‌رسد که در بعد ساختار و شکل حکومت یک معیار اصلی وجود دارد و آن تولیت مستقیم امام با شرایط ترتب صلاحیت در عین تقسیم و تفویض وظایف حکومت است^{۱۲} و به تبع آن هم هر عامل ساختاری که اعمال حق را در حکومت تسهیل کند، ممدوح و همچنین هر مانعی که جلوی تحقق اوامر الهی و اعمال ولایت امام را در بعد ساختاری بگیرد، مذموم است. برای مثال اگر ساختار حکومت در کشور به صورتی طراحی شود که خروجی آن تولی افراد فاقد امانت و وثاقت بر امور مسلمین باشد یا اینکه با ایجاد تشریفات نظر امام را محدود کند، این ساختار از نظر اسلام مردود است.

۳. ساختار در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را با توجه به مبانی رویکردی به نقش ساختار که پیش از این توضیح داده شد، به دو نحو می‌توان تحلیل کرد؛ رویکرد نخست آنکه پس از تصویب قانون اساسی و پذیرفتن اصل حاکمیت قانون، تمامی ساختارهای موجود در قانون اساسی باید مقید و در چارچوب خود قانون اساسی به عنوان بالاترین سند در سلسله مراتب قانونی در نظر گرفته شود. براساس این رویکرد اختیارات ولی فقیه نیز به عنوان بالاترین شخص حقوقی حکومت جمهوری اسلامی باید در چارچوب وظایف مصرح و احصاشده در اصل

۱۱۰ قانون اساسی تفسیر شود و قید مطلقه موجود در اصل ۵۷ قانون اساسی نیز براساس قید از طریق اصول آینده مذکور در این اصل تفسیر شود و بدین صورت قید اطلاق ولایت به کلیت حاکمیت جمهوری اسلامی در قالب قانون اساسی تفسیر می‌گردد (هاشمی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۸۲)). براساس این عقیده قانون اساسی در اصل ۱ تأسیس حکومت را ناشی از رأی مردم می‌داند و بند ۸ اصل ۳ بر مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش تأکید دارد. همچنین در اصل ۶ قانون اساسی آمده است در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای امور عمومی اداره شود، افزون بر این در فصل هفتم شوراها را از ارکان تصمیم‌گیری کشور شمرده است. در اصل ۵۶ آن آمده که خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند و اصل ۱۰۷ قانون اساسی نیز فعلیت یافتن رهبری را نتیجه غیرمستقیم انتخاب مردم معرفی می‌کند و همین اصل رهبر را در برابر قانون با سایر افراد کشور مساوی می‌داند و... بنابراین براساس اصول یادشده، موضوع ولایت فقیه باید در چارچوب حاکمیت ملی مطرح شود و نه فراتر از آن (نجفی اسفاد و محسنی، ۱۳۷۹، ۸۵-۸۶).

همان‌طورکه مشاهده می‌شود، براساس این رویکرد نگرانی موجود در خصوص اضمحلال ماهیت اسلامی در گیرودار ساختارمندی حکومت به‌خوبی ملموس می‌شود، چراکه بر فرض انجام روندهای تنظیم‌شده در خصوص ساختارها، حتی در صورت احراز مضر بودن خروجی ساختارها برای شخص ولی فقیه، دیگر او در داخل ساختار تعریف می‌شود و امکان عدول از آن را ندارد و این همان آسیبی است که پیشتر با عنوان اضمحلال ماهیت دینی در چارچوب ساختارهای از پیش تولیدشده بدان اشاره شد.

اما براساس رویکرد دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که به شهادت اصول ۱ تا ۱۴ بر مبنای مقررات اسلامی شیعی اثنی‌عشری بنا شده است و در این میان با تأکید بر نقش امامت فقیه واجد شرایط بر جامعه در طول امامت امام معصوم ساختاری منحصربه‌فرد است. همچنین تصریح بر وجود ولایت مطلقه امر برای فقیه مذکور در اصل ۵۷ قانون اساسی، نظریه مبنای تشکیل حکومت جمهوری اسلامی ایران را نظریه انتصاب اعلام می‌دارد، چراکه تنها از لوازم این نظریه است که ولایت فقیه جایگزین امام معصوم است و ولایت فقیه جامع‌الشرایط مقید و محصور به امور حسبه نیست و همه اختیاراتی را که معصومین (ع) در زمینه حکومت و اداره جامعه بر عهده داشتند، به صورت مطلق داراست (خمینی، ۱۴۲۳ق، ۱۱۴).

با مراجعه به مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی^{۱۳} نیز مشاهده می‌شود که قانونگذاران اساسی در پی آن بوده‌اند که به بهترین نحو مظاهر نظام ولایت مطلقه فقیه را در

ساختار تشکیلاتی جمهوری اسلامی ایران رعایت کنند و بر همین اساس به دستور امام راحل در خصوص بحث پیرامون رهبری، قید مطلقه را به ولایت فقیه مذکور در اصل ۵۷ اضافه کردند که خود واجد آثاری است که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

براساس نظریه نصب درحکومت اسلامی، فرد مسئول و مکلف اصلی، حاکم اسلامی است و اوست که در رأس مخروط هرم قدرت و مسئولیت قرار گرفته و بر تمامی پیکره حکومت اشراف تام و تمام دارد و قوای حکومتی صرفاً بازوان و ایادی ولی فقیه است، و براساس آیات و روایات، مسئول اصلی حکومت در درجه اول شخص ولی فقیه است. اساساً کارگردان اصلی در مسائل مربوط به دولت، شخص رهبری است؛ و او در واقع، مسئولیت‌های خود را به افراد صالح به‌عنوان رئیس‌جمهور، وزراء، استانداران و مانند ایشان تفویض، و میان آنان تقسیم کار می‌کند. هرچند استفاده از نظر مشورتی مردم در تفویض این امور به متخصصان براساس عموم آیه «و امرهم شوری بینهم» و ایجاد پشتوانه مردمی جهت پیشبرد امور مغتنم ارزیابی می‌گردد (منتظری، ۱۴۰۹ق، ۱۰۶).

بر این اساس پس از تقسیم وظایف بین کارگزاران و تفویض اختیار به ایشان، مسئول مستقیم هریک از امور محول‌شده، شخص کارگزار است، لکن وظیفه امام بر نظارت دائم بر کارگزاران به قوت خود باقی است، چراکه علاوه بر مبانی مذکور در اسلام، از لحاظ اصول مسلم حقوق عمومی نیز تفویض امور در نظام ایجادشده براساس سلسله‌مراتب، مانع از مسئولیت مقام تفویض‌کننده نخواهد بود و در واقع مسئولیت دوگانه ایجاد خواهد شد (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۳، ۵۵؛ هاشمی، ۱۳۷۵، ۶۲) و امام موظف است در صورت انحراف کارگزاران از مسیر اصلی، به‌سبب نقش راهبردی خود، مانع از انحطاط امت گردد (ارسطا و نیکونهاد، ۱۳۹۳، ۳۶).

بر این اساس با این توضیح به این نقطه خواهیم رسید که در جمهوری اسلامی ایران ضمن پذیرش مشارکت مردم در تکوین نهادها و انتخاب مسئولان، به‌طور کلی اختیار مجالس قانونگذاری و مقامات اجرایی و قضایی در قانونگذاری و اجرا محدود به حیطة و دایره‌ای است که حکومت اسلامی براساس اهداف و وظایف اسلامی برایشان مشخص کرده است. البته این وظایف می‌توانند توسط خبرگان و نخبگان آشنا به اسلام و مصالح ملی تعیین شوند و در حدود قانون اساسی مورد نظارت قرار بگیرند، ولی چنان نیست که به استناد آن‌ها بتوان برخلاف اهداف و اصول اسلامی عمل کرد و در این میان مرجع اصلی تشخیص هدف و اصول موردنظر اسلام مادام وجود شرایط، ولی فقیه جامع‌الشرایطی است که تولى اداره حکومت را بر دست دارد. هرچند پیش‌بینی شورای نگهبان در قانون اساسی هم دقیقاً براساس همین فلسفه است که

صرف رأی نمایندگان مردم یا حتی رأی مستقیم آنان نمی‌تواند ملاک قطعی برای قانونیت و اعتبار یک مصوبه و تصمیم باشد، لیکن این امر وظیفه رهبری را بر نظارت بر موارد مذکور منتفی نمی‌کند، کما اینکه در صورت انجام همه روندهای مذکور وی باز هم می‌تواند از وقوع عملی جلوگیری کند یا آن را به جریان بیندازد، چراکه براساس نظریه مختار رهبر نظام اسلامی در درجه اول به اجرای اهداف و اصول اسلامی ملتزم است و در درجه دوم به رأی نمایندگان مردم و اعضای مجالس شورا که بر طبق اصل اساسی «و امرهم شوری بینهم» باید برای آن احترام و ارج قائل شود. پس می‌توان گفت از آن‌جا که رهبر جامعه اسلامی بیشترین و سنگین‌ترین مسئولیت را در دولت اسلامی براساس ولایت الهی دارد، باید پیوسته ناظر بر پیگیری و اجرای اهداف، اصول و وظایف اسلامی در تمام جامعه و به‌خصوص در بخش‌های مختلف دولت اسلامی باشد و وجود مجلس شورا و شورای نگهبان و دیگر بخش‌های دولت اسلامی مسئولیت او را در این زمینه منتفی نمی‌کند. اگرچه هنگامی که براساس اصل «وامرهم شوری بینهم» در ساختار دولت اسلامی مجلس شورای اسلامی و برای او در راستای تحقق نظام اسلامی وظایفی پیش‌بینی می‌شود، این مجلس اختیار خود را از اصل و ریشه ولایت الهی دریافت می‌کند. همچنین سخن را می‌توان در مورد رئیس‌جمهور گفت، ولیکن این نکته بسیار حائز اهمیت است که هیچ‌گاه جامعه اسلامی از اینکه شایسته‌ترین فرد خود را از نظر شناخت جامع و کامل نسبت به اهداف، اصول و احکام اسلامی و از نظر تعهد و التزام به اسلام و سایر توانایی‌های لازم، در بالاترین موضع مسئولیت قرار دهد تا بر روند اجرا و تحقق اهداف و اصول اسلامی نظارت کند و از پیش آمدن انحراف در راه و مشی ملت و دولت پیشگیری کند، بی‌نیاز نیست (مؤمن قمی، ۱۳۹۳، ۷۷). بنابراین مسئولیت امام اقتضا می‌کند که با وجود ایجاد ساختار و تفویض اختیارات براساس تقسیم وظایف، باز هم بر روند اعمال حاکمیت نظارت کامل داشته باشد تا هر جا که هر ساختاری به‌درستی عمل نکرد و هدف موردنظر را تأمین نکرد، به‌نحو مقتضی دیگری که هدف مذکور تأمین گردد، عمل شود. چنانکه مقدمه قانون اساسی بر این امر مهم چنین تأکید می‌کند: «براساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به‌عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور، بیدالعلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه) آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشند».

شایان یادآوری است که تبیین برتری ساختاری و حقوقی مقام رهبری به معنای تئوریزه کردن دیکتاتوری در نظام اسلامی نیست، بلکه روح حاکم بر قوانین اسلامی و قانون اساسی بر پایه اعمال و اجرای سیاست‌ها و منویات مصلحت‌شناسانه رهبری از طریق مجاری قانونی است؛

زیرا رأی غیرمستقیم مردم به رهبری، به نحوی پیمان با رهبری است و آثار متقابلی دارد. در حقیقت، رهبری نیز به نوعی با امت هم پیمان می شود که اعمال ولایتش مطابق قانون اساسی صورت پذیرد؛ یعنی به گونه ای که اساس تشکیلات و حکومت مبنای اداره امور قرار گیرد، چراکه مواردی مانند بندهای ۱، ۸، ۹، ۱۰ و ۱۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی و نظایر آنها بر وجود یا ضرورت وجود نهادها و بخش های سیاسی دلالت دارد تا رهبر از طریق آنها اعمال حاکمیت کند. همچنین برداشت حکومت بی ضابطه رأی شخص واحدی ولو در موارد بروز بحران بر کل نظام ناصحیح است، چراکه نکته مهم و اساسی تأمین مصالح نظام است و بر این اساس رهبر مدیریت کلان نظام را بر عهده دارد و تصمیم گیری نهایی را باید انجام دهد. در این میان گرفتن تصمیمات مهم و مدیریت کلان نظام نیز به این معنا نیست که اگر در موردی نظر شخصی رهبر در برابر رأی اکثریت صاحب نظران قرار گرفت، رهبر بخواهد بر رأی خویش پافشاری کند. شاهد این گفتار هم در سیره معصومین و هم در سیره غیرمعصومین وجود دارد. چنانکه در جنگ احد با وجود احتمال ریخته شدن خون مسلمین رسول اکرم (ص) مدیریت کلان جامعه را نه بر اساس رأی شخصی خود، بلکه بر اساس رأی اکثریت حل و عقد استوار کردند. حضرت رسول با این حرکت خود نشان دادند که اصل اولی در مدیریت کلان جامعه عمل بر اساس ضوابط عقلاست؛ یعنی ضوابطی که در نزد عقلا اصلاح به حال مردم تلقی شود و در همه زمانها و مکانها قابل اجرا باشد؛ چه در رأس حکومت معصوم و چه غیرمعصوم باشد که یکی از آن ضوابط، عمل به رأی اکثریت به ملاک اقریب الی الواقع است. با همین مبنا در جمهوری اسلامی نیز همین رفتار در جریان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ علی رغم میل باطنی امام راحل و نظر به رأی اکثریت صاحب نظران مشاهده می شود.

اما سخن در مورد مواقعی است که رهبری موردی را با وجود انجام سازوکار طراحی شده در قانون مغایر صریح مصالح عمومی برداشت کند، آیا در این مواقع رهبری باز باید خود را ملزم به رعایت آن روشها بداند یا آنکه می تواند از سازوکارهای جایگزین استفاده کند؟ چراکه طبق مبنای مختار تمام اختیارات رهبری در قانون اساسی ذکر نشده است (ارسطا، ۱۳۸۹، ۶۵-۶۷) و اختیارات ویژه برای رهایی از تنگناهای اجرایی و قانونی که هنگام ضرورت مشکل زا می شوند، برای رهبری قابل برداشت است. این برداشت نه تنها سبب لغو و عبث شدن قانون نمی شود، بلکه سازوکاری است کارآمد برای پویایی و روزآمدسازی قوانین از طریق تنظیم و تطبیق آنها با شرایط متغیر زندگی اجتماعی با رعایت حفظ اصول (تقوی، ۱۳۹۰، ۳۰-۳۵).

سیره نظری و عملی رهبران جمهوری اسلامی نیز به خوبی به این معنا تأکید دارد که ضمن

پذیرش ضابطه عقلا در مدیریت کلان جامعه یعنی عمل براساس خروجی ساختار، ملاک اقریبیت به واقع را در به‌کارگیری این خروجی‌ها در نظر گرفته‌اند، یعنی هر جا ساختارهای مصوب قانونی را در رسیدن به مقصود اقرب الی الواقع تلقی نمی‌کردند، به‌نحو مقتضی و خارج از ساختارهای معمول قانون اساسی، یا به‌صورت موردی یا با ایجاد ساختار جدید عمل می‌کردند. برای مثال براساس اصل ۱۶۲ قانون اساسی پیش از بازنگری، رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل که مجتهد عادل و آگاه‌اند، می‌بایست توسط رهبری و با مشورت قضات دیوان عالی کشور به مدت پنج سال به این سمت منصوب می‌شدند، اما امام راحل در ۴ اسفندماه ۱۳۵۸ رأساً و بدون مشورت با قضات دیوان عالی کشور آقایان سید محمدحسین بهشتی و سید عبدالکریم موسوی اردبیلی را به‌ترتیب به سمت رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل منصوب کردند.^{۱۴} یا اینکه مجمع تشخیص مصلحت نظام به‌عنوان ساختاری فرا قانون اساسی در سال ۱۳۶۶ به فرمان امام (ره) و با صلاحیت حل اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان تشکیل شد و پس از مدتی در برخی موارد نیز اختیار تقنین به آنان داده شد و در نهایت دو سال بعد با فرمان امام (ره) نیز در دستور کار شورای بازنگری قانون اساسی قرار گرفت.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز به‌عنوان دومین رهبر جمهوری اسلامی ایران بارها، ضمن اینکه مسئولیت اولیه اجرایی بخش‌های مختلف کشور را متوجه مسئولان آن بخش‌ها دانسته‌اند، در زمان انحراف، بر مسئولیت رهبری بر ورود و اعمال نظر جهت راهبری درست نظام اسلامی تأکید کرده‌اند.^{۱۵} برای نمونه، زمانی که در ابتدای مجلس ششم طرح تغییر قانون مطبوعات با وجود توصیه رهبری در دستور کار مجلس شورای اسلامی قرار گرفت، ایشان در ۱۶ مردادماه ۱۳۷۹ ضمن ارسال نامه‌ای به مجلس شورای اسلامی از ادامه رسیدگی به طرح مذکور جلوگیری کردند.^{۱۶} یا اینکه با وجود مجمع تشخیص مصلحت نظام در خصوص حل معضلات، رهبر معظم سازوکار ساختار موجود را در برخی موارد راهگشا ندانستند و در سال ۱۳۹۰ با توجه به مشکلات پیش‌آمده در دولت دهم، البته به استناد بند ۷ اصل ۱۱۰، ساختاری جدید تحت عنوان هیأت عالی حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه تشکیل دادند. این در حالی است که تا پیش از آن عرف حقوق اساسی، با توجه به اصل ۱۱۲ مجرای حل اختلافات بین قوا را از طریق حل معضلات، در صلاحیت مجمع تشخیص مصلحت نظام، برداشت می‌کرد.

شورای نگهبان نیز به‌عنوان مفسر و پاسبان اصلی قانون اساسی در جمهوری اسلامی ایران سعی کرده است هر کجا معیارهای مذکور دچار خدشه می‌شوند و ساختار حکومت از این حیث در ریل‌گذاری مجلس با مشکل مواجه می‌گردد و تشریفاتی برای اعمال نظر رهبری ایجاد می‌کند، وارد عمل شود و مقابل موانع ایجادشده بر سر راه اعمال ولایت به تشخیص رهبری را بگیرد. برای مثال

براساس نظریات این شورا، تقنین تا جایی در صلاحیت مجلس است که وارد حیطه صلاحیت‌های انحصاری رهبری مستفاد از اصل ۱۱۰ و نهادهای ذی‌ربط و سایر شئون ولایتی وی نگردد و ایشان در مورد مصوبه‌ای اظهار نظر صریح نکرده باشد، مانند نظر شماره ۸۰/۲۱/۲۸۷۸ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۲ شورای نگهبان^{۱۸} که اعلام می‌دارد با توجه به اینکه مقررات اعطای معافیت از خدمت دوره ضرورت در قبال خدمات روحانیون به تصویب مقام معظم رهبری و فرماندهی معظم کل قوا رسیده است، ماده واحد طرح سرباز روحانی و تبصره‌های آن مغایر با ولایت مطلقه فقیه مصرح در اصل ۵۷ و بند ۴ اصل ۱۱۰ قانون اساسی و نیز خلاف موازین شرع شناخته شد.

همچنین اگر مجلس زمانی خواسته باشد به یکی از صلاحیت‌های اجرایی دستگاه‌های منتسب به رهبری ورود کند، شورای نگهبان مانع این امر شده است، مانند نظر شماره ۸۷۷۰ مورخ ۱۳۶۲/۳/۱۲ که قانونگذاری مجلس شورای اسلامی در خصوص الزام رهبری به داشتن نماینده در وزارت اطلاعات را خلاف حدود مندرج در قانون اساسی و اصول ۶۰ و ۱۱۲ دانسته است یا اینکه در نظر شماره ۸۷/۳۰/۲۷۲۸۸ مورخ ۱۳۸۷/۳/۲۲ شورای نگهبان^{۱۹} در این خصوص که تفویض تدوین آیین‌نامه اجرایی نهادهای زیر نظر رهبری، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان و مجلس خبرگان رهبری و قوای مقننه و قضاییه به قوه مجریه را خلاف اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی دانسته است (راجی و برومند، ۱۳۹۳، ۹۵-۱۰۰).

نتیجه گیری

از آن‌جا که ساختار و محتوا دو مفهوم تنگاتنگ و مرتبط با یکدیگرند و نمی‌توان بدون توجه به ویژگی‌های یک طرف، انتظار گنجایش هرگونه مظلوفی را بر آن تحمیل کرد، توجه به بعد ساختاری در امر حکومت دینی نیز امری است لازم، که در اثر غفلت از آن ممکن است به تدریج روند عرفی شدن مفاهیم دینی در قالب ساختارهای غالب طی شود. پس از تبع در آثار به‌جامانده از سیره معصومینی که در عمل به اداره حکومت موفق شده‌اند، توجه به دو ویژگی کلان در بعد ساختارسازی متناسب اسلامی مهم ارزیابی می‌شود؛ نخست تولید کلیت ساختار و نظارت مستقیم امام بر همه امور حکومت در عین تقسیم و تفویض وظایف به متخصصان و متعهدین و دوم عدم زمینه‌سازی ساختاری جهت محدود کردن حیطه اختیار اعمال ولایت امام به‌ویژه در زمانی که ساختارهای طراحی‌شده و تقسیم و تفویض امور انجام‌گرفته پاسخگو نباشند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بر مبنای توحید و تعالیم الهی شکل گرفته، در بعد ساختاری با پذیرفتن اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه که در حقیقت ادامه ولایت ائمه معصومین

(ع) است، بنیادین‌ترین اصل ساختاری خود، یعنی در رأس بودن ولی فقیه جامع‌الشرایط را در خلال اصول ۴، ۵ و ۵۷، ۱۰۷، ۱۱۰ و ۱۱۲ قانون اساسی تبیین کرده است. در این میان آنچه از بعد ساختاری با توجه به مبانی مذکور اهمیت پیدا می‌کند، آن است که از لوازم تبعی پذیرفتن ولایت مطلقه فقیه در رأس ساختار، قائل شدن به عدم ممانعت سایر اصول قانون اساسی از اعمال ولایت مذکور در زمانی است که به نظر اجتهادی وی ساختارهای مذکور راهگشا نباشند. سیره عملی رهبران جمهوری اسلامی ایران به‌هنگام ضرورت و همچنین برداشت مفسر قانون اساسی (شورای نگهبان) از خلال اظهارنظرهای انجام‌گرفته، برداشت مذکور را تأیید می‌کند.

یادداشت‌ها

۱/ Intentionality.

۲. Structuralism.

۳. «اجعل لرأس كل أمر من أمورك رأساً منهم لا يقهره كبيرها و لا يتشتت عليه كثيرها ثم تفقد ما غاب عنك من حالاتهم و أمور من يرد عليك رسله و ذوى الحاجة و كيف ولايتهم و قبولهم و ليهم و حججهم فإن التبرم و العز و النخوة من كثير من الكتاب إلا من عصم الله و ليس للناس بد من طلب حاجاتهم و مهما كان في كتابك من عيب فتغابيت عنه أزمته أو فضل نسب إليك مع ما لك عند الله في ذلك من حسن الثواب» (شعبه حرانی، ۱۳۸۹، ۱۴۰).

«برای هر کارت یک نفر رئیس از آنها برگزین که کارهای بزرگ بر او دشوار نباشد و کار فراوان او را پریشان نکند، و سپس حالات نهانشان را واریسی کن و ببین امور آن را که فرستاده‌هایش بر تو وارد می‌شوند و حاجتمندانشان چگونه‌اند و تا چه اندازه از حکومت خود و از امام خود پذیرایی دارند و تسلیم آنان هستند، زیرا سربرگی و عزت‌طلبی و گردن‌فرازی شیوه بسیاری از نویسندگان و دفترداران است جز آنکه خدا نگهدارد، برای مردم چاره‌ای نیست که دنبال نیازمندی‌های خود بروند، و هر عیبی در کارگزارانت باشد و تو از آن صرف‌نظر کنی بگردن تو می‌افتد و هر فضیلتی در آنها است برای تو محسوبست با اینکه در این باره تو را نزد خداوند ثواب نیکو است.»

۴. «ثم انظر في أمور عمالك فاستعملهم اختباراً..... ثم تفقد أعمالهم، وأبعث العيون من أهل الصدق والوفاء عليهم، فإن تعاهدك في السر لأمورهم حدوة لهم على استعمال الأمانة، والرفق بالرعية. وتحفظ من الأعوان، فإن أحد منهم بسط يده إلى خيانه اجتمعت بها عليه عندك أخبار عيونك، اكتفيت بذلك شاهداً، فسطت عليه العقوبة في بدنه، وأخذته بما أصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذلة، ووسمته بالخيانة، وقلدته عار التهمة.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). «در کار کارگزارانت بنگر و پس از آزمایش به کارشان برگمار..... پس در کارهایشان تفقد کن و کاوش نمای و جاسوسانی از مردم راستگوی و وفادار به خود بر آنان بگمار. زیرا مراقبت نهانی تو در کارهایشان آنان را به رعایت امانت و مدارا در حق رعیت وامی‌دارد و بنگر تا یاران کارگزارانت تو را به خیانت نیالیند. هر گاه یکی از ایشان دست به خیانت گشود و اخبار جاسوسان در نزد تو به خیانت او گرد آمد و همه بدان گواهی دادند، همین خبرها تو را بس بود. باید به سبب خیانتی که کرده تنش را به تنبیه بیازاری و از کاری که کرده است، بازخواست نمایی. سپس، خوار و ذلیلش سازی و مهر خیانت بر او زنی و ننگ تهمت را بر گردنش آویزی.»

۵. این امر نشان می‌دهد که فقط مأموران مخفی نبودند که رفتار کارگزاران را زیر نظر داشتند و به علی (ع) گزارش می‌دادند؛ بلکه افراد عادی نیز بر اثر اعتماد و اطمینان به عدالت علی (ع) به این کار دست می‌زدند و اگر حضرت به درستی گزارش آنان اطمینان می‌یافت، بی‌معطلی و تأخیر، کارگزارانش را از کار برکنار می‌کرد (ابن عبد ربه، بی‌تا، ج ۱: ۳۳۶).

۶. زیاد، کارگزار حضرت در فارس بود. حضرت برای آگاهی از اوضاع و احوال وی، مأموری را فرستاد و به او دستور داد پس از حسابرسی کامل، آنچه را زیاد گرد آورده است نزد من بیاور. زیاد، گزارش نادرستی به مأمور داد. امام از طریق دیگر مأموران خویش دانست که زیاد گزارشی نادرست به مأمور وی داده است؛ از این رو نامه‌ای به وی نوشت و فرمود:

ای زیاد! به خدا سوگند! تو دروغ گفته‌ای و اگر خراج و مالیاتی را که از مردم گرفته‌ای، کامل نزد ما نفرستی، بر تو بسیار سخت خواهیم گرفت و مجازات سختی خواهی دید؛ مگر اینکه آنچه گزارش داده‌ای، محتمل باشد (نهج البلاغه، نامه ۴۰).

۷. «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.»

۸. در خصوص آیه شریفه باید دقت شود که متعلق «عزمت» محذوف است و خداوند متعال نفرموده «عزمت علی تنفیذ رأیک» چنانکه نفرموده «عزمت علی تنفیذ رأی الشوری». نکته مهم و شایان توجه این است که حذف متعلق «عزمت» به نظر عمدی می‌رسد، چراکه ملاک اصلی در تصمیم‌نهایی که رهبر می‌گیرد، نزدیک‌تر بودن آن تصمیم به واقع و مصلحت باید باشد و این اقربیت همواره در رأی اکثریت نیست، چنانکه همواره در بی‌اعتنایی به رأی آنان نیز نمی‌باشد، لذا مخصوصاً متعلق «عزمت» حذف شده است تا آیه شریفه دربرگیرنده هر دو حالت باشد، هم حالتی که رأی اکثریت به واقع و مصلحت نزدیک‌تر است و هم حالتی که چنین نیست (ارسطا، ۱۳۸۹، ۴۱۲).

۹. «عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَبْلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا الْحَزْمُ قَالَ مُشَاوَرَةُ ذَوِي الرَّأْيِ وَاتِّبَاعُهُمْ.» (طبرسی، ج ۱، ۳۱۹). «امام صادق (ع): به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: احتیاط و دوران‌دیشی چیست؟ فرمود: مشورت با خردمندان و پیروی از آنان.»

* «وَقَالَ (عليه السلام): مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ، وَ مَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.» (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱). و هر که خودکامگی پیشه کند، به هلاکت رسد و هر که با مردم مشورت نماید، در خردشان شریک شده است.»

۱۰. برای مشاهد نظر تفصیلی در این مورد رک: ارسطا، ۱۳۸۹، فصل دوازدهم، اعتبار رأی اکثریت.

۱۱. «اجْعَلْ لِدَوَى الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجَلِسْ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًا، فَتَتَوَاضِعَ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتَقْعُدَ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ، حَتَّى يَكَلِّمَكَ مِنْتَكَلِّمَهُمْ غَيْرَ مُتَمَتِّعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: «لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَّا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرَ مُتَمَتِّعٍ.» ثُمَّ أَحْتَمِلُ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَ الْعِي، وَ نَحَّ عَنْهُمْ الضِّيْقَ وَالْكَأْفَ يَبْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). «از جانب خود وقتی را برای آنان که به شخص تو نیازمندند قرار ده و در آن وقت وجود خود را برای آنان از هر کاری فارغ کن، و جلوست برای آنان در مجلس عمومی باشد، و برای خداوندی که تو را آفریده تواضع کن، و لشکریان و یاران از پاسبانان و محافظان خود را از این مجلس برکنار دار، تا سخنگوی نیازمندان بدون ترس و نگرانی و لکنت و تردید با تو سخن بگوید، که من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: «امتی به پاکی و قداست نرسد مگر اینکه حق ناتوان را از قدرتمند با صراحت و روانی کلام بگیرد.» آنگاه خشونت و درست حرف زدن آنان را تحمل کن، تنگ خویی و غرور و خودپسندی نسبت به آنان را از خود دور کن تا خداوند جوانب رحمتش را بر تو بگشاید، و ثواب طاعتش را بر تو واجب کند.»

۱۲. منظور از ترتب صلاحیت آن است که از نظر اسلام در وهله نخست ولایت مطلق از آن خداوند است و او به نصب خاص جانشینان خود را بین مردم معرفی کرده است که در زمان حضور معصومین ایشان به‌عنوان ولی منصوب خداوند امامت امت را بر عهده دارند. اما در زمان غیبت در طول ولایت ائمه اطهار و به نصب عام فقیه جامع‌الشرایط جانشین ایشان هستند و امامت جامعه را به دست می‌گیرند.

۱۳. «با توجه به اینکه مسئله ولایت فقیه... همان ولایت امام معصوم و انبیاء بما انهم ائمه است و ادامه امامت پیامبر و امام معصوم است بنابراین از جهت اداره کشور، همان اختیاراتی را که برای امام معصوم سلام الله علیه هست برای ولی فقیه هم هست.» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۵۰).

* «برای سیاست عباد و برای اداره بندگانش، این اختیارات مطلقه لازم است... و این اختصاصی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ندارد، هر کسی که بخواهد اداره بکنند نیاز به چنین ولایتی دارد و یک چنین سرپرستی و یک چنین اختیاراتی برای حل معضلات و مشکلات و بن‌بست‌ها.» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۷۴).

* «... کمیسیون براساس نظر اکثریت بلکه به نظر من بدون اختلاف بود ولایت مطلقه را پذیرفت...» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۳۱۴).

* «حدود آن ولایتی که امام نسبت به مردم دارد مأخوذ از علت ولایت است. علت ولایت او عبارت از این است که او مأمور است جامعه را به نحو احسن تدبیر و اداره کند، جامعه را به نحو احسن باید ولی امر اداره بکند، اداره جامعه به نحو احسن موقوف است به اینکه او بر نفوس و اموال جامعه ولایت داشته باشد... و به هر حال در فقه ما مسلماً ثابت است که ولی امر و نایب امام، آن ولایتی که امام نسبت به نفوس و اموال دارد، آن را ولی امر هم دارد...» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۶۳۱).

* «واقع قضیه این است که ولایت فقیه، اساس مکتب ما و اساس نظام ما و اساس جمهوری اسلامی است... اگر در نظام جمهوری اسلامی کاری داریم انجام می‌دهیم، مجلس قانونگذاری می‌کند، دستگاه اجرایی کارهای اجرایی را انجام می‌دهد، دستگاه قضایی به احکام قضاء اسلامی می‌پردازد، ملاک مشروعیت آن‌ها، همان ولایت فقیه است... تنظیم این اصول با کمال خوشبختی با این دید بوده و به نظر من این یک جهت بسیار مثبت و قوی است.» (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۶۱).

۱۴. این امر موجب اعتراض مجامع حقوقی به ویژه قضات دیوان عالی کشور قرار گرفت که امام راحل در سخنرانی مورخ ۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۹ در جمع جامعه قضات فرمودند: «در قضیه‌ای که در قانون اساسی می‌گوید که این دو مقام، که مقام دادستان کل و رئیس دیوان عالی کشور باشد، باید رهبر با مشورت قضات این کار را انجام دهد، از دو جهت موضوع دارد: یک جهت اینکه مشورت در وقتی است که شبهه باشد. در اموری که شبهه نیست مشورت هم نیست. هر امری که مورد شبهه باشد، بین چند نفری که مثلاً بخواهند دادستان کل باشند، و این چند نفر مورد اشتباه، که هر کدام چطورند، در مورد این اشتباه باید با قضات مشورت کنند، ولی این‌جا موضوع ندارد. از باب اینکه مورد اشتباه من هم نبود. من این دو نفر آقایان را منصوب کردم به این دو مقام عالی با سوابق طولانی و ادراک اینکه همه جهات در آنها هست» (خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۲: ۲۱۲).

۱۵. برای نمونه رجوع کند به سخنرانی ایشان در جمع مردم کرمانشاه در تاریخ ۱۳۹۰/۷/۲۴ که ایشان ضمن اینکه حق دخالت در امور تفویض شده را در وهله اول (که امور به درستی و براساس تفویض انجام گرفته انجام می‌پذیرد) از خود سلب می‌نمایند، ولی آن‌جایی که انحرافی از مسیر در حال انجام گرفتن باشد، رهبری را موظف به دخالت و اصلاح امور می‌دانند:

«در واقع رهبری، یک مدیریت کلان ارزشی است. همین‌طور که اشاره کردم، گاهی اوقات فشارها، مضیقه‌ها و ضرورت‌ها، مدیریت‌های گوناگون را به بعضی از انعطاف‌های غیرلازم یا غیرجائز وادار می‌کند؛ رهبری بایستی مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیت اجرایی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست. حالا بعضی‌ها دوست می‌دارند همین‌طور بگویند؛ فلان تصمیم‌ها بدون نظر رهبری گرفته نمی‌شود. نه، این‌طور نیست. مسئولین در بخش‌های مختلف، مسئولیت‌های مشخصی دارند. در بخش اقتصادی، در بخش سیاسی، در بخش دیپلماسی، نمایندگان مجلس در بخش‌های خودشان، مسئولان قوه قضاییه در بخش خودشان، مسئولیت‌های مشخصی دارند. در همه این‌ها رهبری نه می‌تواند دخالت کند، نه حق دارد دخالت کند، نه قادر است دخالت کند؛ اصلاً امکان ندارد. خیلی از تصمیم‌های اقتصادی ممکن است گرفته شود، رهبری قبول هم نداشته باشد، اما دخالت نمی‌کند؛ مسئولینی دارد، مسئولینش باید عمل کنند. بله، آن‌جایی که اتخاذ یک سیاستی منتهی خواهد شد به کج شدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت پیدا می‌کند. در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع‌بینی در خدمت آرمان‌گرایی‌ها قرار بگیرد.»

۱۶. «بسم الله الرحمن الرحيم جناب حجت الاسلام آقای کربوبی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی و حضرات

نمایندگان محترم با سلام و تحیت؛ مطبوعات کشور، سازنده افکار عمومی و جهت‌دهنده به همت و اراده مردمند. اگر دشمنان اسلام و انقلاب و نظام اسلامی، مطبوعات را در دست بگیرند یا در آن نفوذ کنند، خطر بزرگی امنیت و وحدت و ایمان مردم را تهدید خواهد کرد و اینجانب سکوت خود و دیگر دست‌اندرکاران را در این امر حیاتی جایز نمی‌دانم. قانون کنونی تا حدودی توانسته است مانع از بروز این آفت بزرگ شود و تغییر آن به امثال آنچه در کمیسیون مجلس پیش‌بینی شده مشروع و به مصلحت نظام و کشور نیست. والسلام علیکم»

۱۷. «با توجه به اینکه مقررات اعطاء معافیت از خدمت دوره ضرورت در قبال خدمات روحانیون در امور علمی، فرهنگی و تبلیغی در مناطق محروم و مواردی که در این مقررات مشخص شده است در (۱۷) ماده و (۷) تبصره در تاریخ ۱۱/۱۰/۱۳۷۳ و اصلاحات آن در مورخ ۲۴/۰۲/۱۳۷۴ به تصویب مقام معظم رهبری و فرماندهی معظم کل قوا رسیده است. ماده واحده طرح سرباز روحانی و تبصره‌های آن مغایر با ولایت مطلقه فقیه مصرح در اصل ۵۷ و بند چهارم اصل ۱۱۰ قانون اساسی و نیز خلاف موازین شرع شناخته شد.

همچنین است نظریات شماره ۸۰/۲۱/۳۰۲۹ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۱۸ و شماره ۱۸۳۷- ق مورخ ۱۳۸۰/۱۲/۸ و شماره ۸۱/۳۰/۱۳۲۷ مورخ ۱۳۸۱/۵/۲۲ و شماره ۸۱/۳۰/۱۹۴۳ مورخ ۱۳۸۱/۹/۵ و شماره ۳۲۷۳۸ مورخ ۱۳۸۱/۱۲/۶ و شماره ۸۲/۳۰/۲۹۴۴ مورخ ۱۳۸۲/۲/۱۷ و شماره ۸۲/۳۰/۲۹۷۲ مورخ ۱۳۸۲/۲/۲۲ و شماره ۸۲/۳۰/۵۳۸۸ مورخ ۱۳۸۲/۸/۱۷ و شماره ۸۲/۳۰/۶۲۶۳ مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۱۴ و شماره ۸۲/۳۰/۶۸۰۴ مورخ ۱۳۸۲/۱۲/۴ و شماره ۸۳/۳۰/۷۴۶۶ مورخ ۱۳۸۳/۳/۳ و شماره ۸۵/۳۰/۲۰۷۴۹ مورخ ۱۳۸۵/۱۲/۱۳ و شماره ۸۸/۳۰/۳۲۸۵۳ مورخ ۱۳۸۸/۲/۶ و شماره ۸۹/۳۰/۴۱۹۰۶ مورخ ۱۳۸۹/۱۲/۲۸.

۱۸. «۱- نظر به اینکه به موجب اصل ۷۱ قانون اساسی، (مجلس شورای اسلامی در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع نماید) و طبق اصل ۶۰ (اعمال قوه مجریه جز در اموری که مستقیماً به عهده رهبری گذارده شده از طریق رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و وزرا است) قانونگذاری مجلس شورای اسلامی در رابطه با نماینده مقام رهبری در وزارت اطلاعات، خارج از حدود مصرح در قانون اساسی است بنابراین ماده ۲ با اصول ۶۰ و ۷۱ قانون اساسی مغایر است.»

۱۹. «۸- تفویض تدوین آیین‌نامه مندرج در تبصره ماده ۱۹ در خصوص دستگاه‌های زیر نظر مقام معظم رهبری و نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان و مجلس خبرگان رهبری و همچنین قوای مقننه و قضائیه، مغایر اصول مربوط به این دستگاه‌ها و نیز اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی شناخته شد.»

منابع

الف: فارسی و عربی

۱. ابن عبد ربه، احمد بن محمد (بی تا)، العقد الفرید، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. اداره کل قوانین مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۰)، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی، اداره تبلیغات و انتشارات، چ دوم.
۳. ارسطا، محمدجواد و حامد نیکونهاد (۱۳۹۳)، «مفهوم امت در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه دانش حقوق عمومی، ش ۹.
۴. ارسطا، محمدجواد (۱۳۸۹)، نگاهی به مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه بوستان کتاب، چ اول.
۵. بانگ، ماریو (۱۳۸۰)، «کل‌گرایی و فردگرایی (۱)» معرفت، ترجمه محمد عزیز بختیاری، مهر، ش ۴۶.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)، چ چهارم، تهران: نشر نی.
۷. تقوی، مصطفی (۱۳۹۰)، «احکام حکومتی، قانون اساسی و کارآمدی»، جستارهای سیاسی معاصر، سال دوم، ش ۱ بهار و تابستان، ص ۲۳-۴۶.
۸. توسلی، غلامعباس (۱۳۷۰)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: سمت، چ دوم.
۹. جلالی‌پور، حمیدرضا و جمال محمدی (۱۳۸۷)، نظریه‌های متأخر جامعه‌شناسی، تهران: سمت، چ دوم.
۱۰. خمینی موسوی، سید روح‌الله (۱۴۲۳ق)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ دوازدهم.
۱۱. ----- (۱۳۸۹)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ پنجم.
۱۲. راجی، سید محمدهادی و محمد برومند (۱۳۹۳)، «معیارهای تمیز تقنین از اجرا در نظرات شورای نگهبان»، دانش حقوق عمومی، ش ۴، پاییز، ص ۹۹-۱۲۳.
۱۳. شریف‌الرضی، محم بن حسین (۱۴۱۴ق)، نهج‌البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم: هجرت، چ اول.
۱۴. شعبه الحرائی، علی بن الحسین (۱۳۸۹)، تحف العقول عن آل رسول، بیروت: منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الخامسة.

۱۵. صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی (۱۳۸۰).
۱۶. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۷۳)، حقوق اداری، تهران: سمت.
۱۷. طبرسی، حسن بن فضل (۱۳۶۵)، مکارم الاخلاق، ترجمه ابراهیم میرباقری، تهران: فراهانی.
۱۸. قاضی (شریعت‌پناهی)، ابوالفضل (۱۳۸۳)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: میزان.
۱۹. کدخدایی، عباسعلی و هادی طحان نظیف (۱۳۹۵)، «ساختار و ماهیت حکومت از منظر غایت و وسیله در پرتو نظریه اعتباریات»، مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۶، ش ۱، بهار، ص ۱۹-۳۹.
۲۰. ----- (۱۳۹۳)، «تأثیر ساختارهای حکومتی بر ماهیت نظام سیاسی، از منظر عاملیت و ساختار»، دانش حقوق عمومی، ش ۱۰، زمستان، ص ۴۵-۶۸.
۲۱. گرجی ازندریانی، علی اکبر (۱۳۸۸)، در تکاپوی حقوق اساسی، تهران: جنگل.
۲۲. لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی؛ درآمدی به فلسفه علم الاجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۲۳. محرمی، توحید (۱۳۸۴)، «نظارت بر قدرت سیاسی از دیدگاه فقهای شیعه»، مجله پژوهش علوم سیاسی، پاییز و زمستان، ش ۱، ص ۱۵۹-۱۶۴.
۲۴. معین، محمد، (۱۳۶۳)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر، چ ششم، ج ۲ و ۳.
۲۵. منتظری نجف‌آبادی، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، مبانی فقه حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی و ابوالفضل شکوری، قم: مؤسسه کیهان، چ اول.
۲۶. مؤمن قمی، محمد (۱۳۹۳)، بررسی وظایف و اختیارات ولی فقیه، به کوشش محمدمهدی بهداروند، قم: معارف.
۲۷. نجفی اسفاد، مرتضی و فرید محسنی (۱۳۸۶)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: فردافر، انتشارات بین‌المللی الهدی، چ هشتم.
۲۸. هاشمی، سید محمد (۱۳۷۵)، حقوق اساسی (حاکمیت و نهادهای اساسی)، تهران: مجتمع آموزش عالی، ج ۲.
۲۹. ----- (۱۳۸۲)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران (ج ۱ اصول و مبانی کلی نظام)، تهران: میزان، چ پنجم.
۳۰. یوسفی، حیات‌الله (۱۳۸۹)، ساختار حکومت در اسلام، قم: بوستان کتاب، چ دوم.

ب: لاتین

۱. Glucksmann, Miriam (۱۹۷۹), **Structuralist analysis in contemporary social thought**, boston, and henely.

۲. M. Durer (۱۹۵۵), **Droit constitutionnel et institutions politiques**.